



بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

خلاصه مباحث گذشته

در جلسه گذشته عرض کردیم که تمسک به اطلاق رفع القلم عن الصبی یا روایت موثقہ ساباطی ظاهراً تام نیست به خاطر اینکه اصالت الاطلاق در جایی است که ما اصل دلالت لفظ و استعمال لفظ را در یک معنای جامع قبلاً احراز کرده باشیم و چون این قلم در اینجا معنای حقیقی آن اراده نشده است پس ما از اصالت الحقیقه نمی‌توانیم معنای جامع بین قلم سیئات و قلم حکم را از آن استفاده کنیم بلکه استعمال، استعمال مجازی است و ما نمی‌دانیم که منظور از آن قلم نوشتن اعمال هست یا قلم تشریع احکام الهی. به عبارت دیگر رفع قلم شاید اختصاصاً به این معنا باشد که گناهان بر صبی و مجنون نوشته نمی‌شود که در این صورت نمی‌توان گفت که احکام (اعم از تکلیفیه و وضعیه) هم بر آنها نوشته نمی‌شود. در جلسه قبل چنین اشکالی مطرح شد.

توضیحی در مورد اشکال سابق به اطلاق رفع قلم (اشکال اول)

البته معنای آن، این نبود که در تمام مجازات اصالت الاطلاق و مقدمات حکمت جایی ندارد، بلکه در مورد بعضی از موارد استعمال در معنای مجازی چه بسا بتوان در آن معنای مجازی اصالت الاطلاق را جاری کرد. به عبارت دیگر در مواردی که بدانیم آن معنای مجازی معنای جامعی است یعنی لفظ در یک معنای مجازی جامع به کار گرفته شده است در این صورت اگر شک کردیم که در نظر متکلم علاوه بر این معنای جامع، قیدی مورد نظر او بوده است با اصالت الاطلاق آن قید را برطرف می‌کنیم. البته این بعد از آن است که احراز کنیم متکلم آن معنای مجازی جامع را اراده کرده است. مثلاً اگر کسی گفت اکرم الاسود (شیرها را اکرام کن)، معلوم است که در اینجا مقصود از شیرها انسان‌های شجاع هستند و جامع انسان‌های شجاع اراده شده است، یعنی به کمک ارتکازات عرفیه می‌فهمیم که مقصود جامع انسان‌های شجاع است نه انسان‌های شجاع آسیایی یا اروپایی، و اگر قید دیگری در نظر متکلم بود آن را ذکر می‌کرد و چون چیزی نگفته است معلوم است قید دیگری مورد نظر او نیست (اصالت الاطلاق) و همان معنای جامع اراده شده است.

اما در ما نحن فیه، نمی‌توانیم چنین جامعی را احراز کنیم. توضیح آنکه مسلماً مقصود از رفع القلم معنای حقیقی آن نیست چراکه هم قلم سیئات و هم قلم حکم با معمولی متفاوت است، و یک قلم معنوی و مجازی است. حال امر دایر به این هست که آن معنای مجازی کدام معنا از قلم است: قلم کتابت السيئات یا قلم کتابت الاحکام یا قلم جامع بین هر دو. بنابراین امر



مردد بین این است که آن معنای جامع اراده شده است یا افراد آن و قرینه ای برای احراز آن معنای جامع وجود ندارد. به خلاف مثال اسد را اکرام کن که با ارتکازات و قرائن عرفیه می توان تشخیص داد که منظور از آن مطلق رجل شجاع است، و آنگاه با شک در اضافه شدن قیدی با اصالت الاطلاق آن را دفع می کنیم ولی در ما نحن فیه اصل استعمال در معنای جامع محل تردید است و نسبت هر سه معنا با قلم، نسبتی مساوی است و نمی دانیم کدام اراده شده است.

این اشکالی بود که در جلسه قبل در رابطه با تمسک به اطلاق رفع القلم عن الصبی مطرح شد و گفتیم با توجه به آن نمی توان سلب عبارت از صبی را ثابت کرد و پذیرفت که حتی هیچ انشائی (حتی انشاءات وضعیه یعنی انشاءاتی که منشا یک حکم وضعی هستند) از او متمشی نمی شود.

اشکال دوم به اطلاق رفع قلم

مطلب دوم این است که بر فرض اینکه تعبیر رفع القلم عن الصبی یا عبارت جری علیه القلم در موثقه ساباطی اطلاق، و ظهور در اعم از قلم کتابت سیئات و احکام (بما فیها من الاحکام الوضعیه) داشته باشد (به عبارت دیگر مقتضی برای اطلاق و دلالت بر جامع وجود داشته باشد)، در این جا قرینه متصله یا ما یصلح للقرینه داریم که دلالت بر جامع اراده نشده است (قرینه متصله مانع انعقاد اطلاق است).

توضیح آنکه بعضی گفته اند الفاظ برای اعم از معنای مادی و معنوی وضع شده اند به طور مثال معنای عرش و کرسی تنها بر مصادیق مادی آن وضع شده است یا ید تنها بر ید جوارحی وضع نشده است بلکه بر چیزی که مظهر قدرت است و کارها را با او انجام می دهند وضع صورت گرفته است، فلذا طبق این دیدگاه در مثل یدالله استعمال حقیقی رخ داده است. در ما نحن فیه هم بنا بر این نظر باید گفت استعمال قلم در قلم سیئات و کتابت احکام یک استعمال حقیقی است چرا که قلم برای اعم از قلم مادی و معنوی وضع شده است. بنابراین در صورت پذیرش این دیدگاه می توان گفت از رفع القلم معنای جامعی اراده شده است، الا ما خرج بالدلیل.



جواب به این اشکال این است که بر فرض پذیرش این مبنا، در اینجا (رفع القلم عن الصبی در روایت ابوالبختری و جری علیه القلم در موثقه ساباطی) قرینه ای داریم که مانع انعقاد اطلاق می شود. توضیح آنکه این تعبیر "عن" و "علی" در مورد چیزی به کار میرود که یک نوع ثقل و سنگینی را دارد و مطابق تعبیر این روایات آن کلفت و مشقت از صبی برداشته شده یا بر او قرار داده نشده است (مفهوم لم یجر علیه القلم در موثقه ساباطی).

آن چیزی که ثقل و سنگینی می آورد احکام تکلیفیه است و احکام وضعی (به خصوص در ما نحن فیه که انشاء یک شخصیت حقوقی است) ابتداءً ثقل و سنگینی ندارند. بلکه برخی از احکام وضعیه ممکن است همراه با ثقل و سنگینی باشند اما این به جهت احکام تکلیفیه است که بر آن ها بار می شود. به طور مثال در مورد نجاست اگر دست صبی نجس شد خود نجاست ثقل و سنگینی ندارد بلکه حکم تکلیفی که به دنبال آن می آید (اجتناب عن النجس) این کلفت را می آورد. یا مثلاً در مورد ضمانت خود ضمان که یک حکم وضعی است ثقل و سنگینی ندارد بلکه حکم به وجوب جبران که یک حکم تکلیفی است کلفت و مشقت را به همراه می آورد. بنابراین ثقل و سنگینی همیشه مربوط به احکام تکلیفیه است و احکام وضعیه بماهی احکام وضعیه ثقل و سنگینی به همراه ندارند.

در نتیجه تعبیر رفع عن الصبی یا جری علیه القلم قرینه است بر اینکه مطلب مربوط به احکام تکلیفیه است و کلمه "عن" و "علی" که در روایت آمده، قرینه متصله و مانع انعقاد اطلاق است (نظیر اکرم العالم العادل، که نشان می دهد معنای جامع عالم اراده نشده بلکه تقیید خورده است). به عبارت دیگر بر فرض که از قلم معنای جامع اراده شده باشد، به تعدد دال و مدلول غیر دیگری در کنار آن آمده است و آن قید "علی" و "عن" هست که دلالت می کند بر این که آن چیزی که از صبی برداشته شده است امری ثقیل و سنگین است. و حداقل این است که بگوییم احتمال چنین قرینیتی می رود که در این صورت نیز احتمال قرینه متصل نیز مانند قرینه فعلیه است و مانع انعقاد اطلاق می شود و از این جهت شمول روایت نسبت به احکام وضعیه (حداقل احکام وضعیه ای که موضوع احکام تکلیفیه نیستند مانند ما نحن فیه که مربوط به انشاء یک شخصیت حقوقی است و لزوماً بار مسئولیتی ای به دنبال آن نمی آید) دچار اشکال است. بنابراین به طور مثال شمول اطلاعات ادله وقف در مورد شخصیت حقوقی که توسط صبی انشاء می شود اشکالی ندارد، چراکه مقتضی برای مشروعیت آن وجود دارد و این روایات نیز مانع محسوب نمی شوند چراکه که در ما نحن فیه ثقلی وجود ندارد.

اشکال سوم به اطلاق رفع قلم

اشکال سوم در مورد این روایات این است که شرط اصالت الاطلاق این است که متکلم در صدد بیان باشد یعنی تا متکلم از جهت مورد نظر در مقام بیان نباشد ذکر نکردن قید باعث انعقاد اطلاق نمی شود و این مسئله از مقدمات حکمت محسوب می شود. به طور مثال در آیه شریفه ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ



مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَرِيعٌ حَسَابٌ^۱ تعبیر کَلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ صرفاً در صدد بیان تذکیه و عدم تذکیه است (یعنی حتی گرفتن سگ معلم به منزله تذکیه است و حتی اگر وقتی به صید رسیدید، مرده بود، مذکی محسوب می شود)، فلذا چون در مقام بیان عدم نجاست بخشی از صید که با دهان سگ در تماس بوده است نمی باشد، اطلاقی از این ناحیه شکل نمی گیرد (یعنی نمی توان گفت خوردن آن بخش بدون شستن آن بلا اشکال است چراکه کَلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ اطلاقی دارد).

در این روایات و به خصوص روایت عمار ساباطی که صحیح السند بود امام علیه السلام در مقام بیان زمان صغر و تکلیف هستند (...سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ فَقَالَ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً...) یعنی بیان می فرمایند که رفع قلم تا کی هست و از کی این قلم بر او جاری می شود (در مقام بیان ابتدا جری و غایت عدم جری قلم هستند) نه این که در مقام بیان خود آن قلم باشند تا اطلاقی از این ناحیه منعقد شود (بلکه قلم مفروغ عنه است).

اشکال چهارم به اطلاق رفع قلم

اشکال دیگر که آیت الله حائری نیز بیان می فرمایند این است که ما به طور مسلم می دانیم که بسیاری از احکام وضعیه بر صبی جاری است و شاید اکثر احکام وضعیه بر او ثابت باشد مثلاً صبی مالک می شود، ضامن می شود (در صورت خسارت به اموال دیگران)، نجس می شود (در صورت برخورد با نجاست)، جنب می شود (با دخول؛ ولو اینکه غسل تا بلوغ بر او واجب نمی شود)، شوهر (زن) می شود (ولو اینکه وجوب احکام تکلیفیه ای مانند وجوب نفقه و تمکین نمی آید) و... و بسیاری دیگر از احکام وضعیه ای که بر صبی و حتی بر مجنون مترتب می شود.

بنابراین با توجه به اینکه رفع القلم شامل بسیاری از احکام وضعی نمی شود باید بگوییم یا از همان ابتدا نسبت به احکام وضعیه اطلاق ندارد (بلکه صرفاً عنوان احکام تکلیفیه مورد نظر است) یا در بسیاری از موارد تخصیص خورده است. اگر امر دائر بین تخصیص های زیادی با عناوین متعدده باشد یا اینکه از همان ابتدا یک عنوان مورد نظر متکلم بوده باشد، ظهور عرفی بیشتری در دومی شکل می گیرد. به طور مثال اگر کسی بگوید لا تاكل الرمان سپس ۱۰۰ مورد را استثنا بزند و امر دائر مدار به این باشد که از همان ابتدا مقصود او لا تاكل الرمان الحامض بوده که با این عناوین تخصیص نمی خورد (چراکه این عناوین مصداق غیر حامض هستند) یا مقصود مطلق رمان بوده و صد تخصیص را در مورد آن بپذیریم، متفاهم عرفی در مورد احتمال دوم شکل می گیرد و از این جهت مساله شبیه استهجان تخصیص اکثر است. در ما نحن فیه نیز بدهات

۱. المائدة: ۴



این مساله که این اطلاق در موارد بسیار زیادی در احکام وضعیه تخصیص خورده است، قرینه بر این است که عرفاً احتمال اراده صرف احکام تکلیفیه بر جامع احکام تکلیفیه و وضعیه ترجیح پیدا می کند.

بررسی تمسک به حذف المتعلق یفید العموم در رفع قلم

ممکن است گفته شود اشکالاتی که تا کنون در مورد اطلاق رفع قلم بیان شد در صورتی است که تمسک به رفع قلم را به جهت اطلاق لفظی بدانیم، در حالی که راه دیگری برای استفاده از رفع قلم در مقام وجود دارد و آن هم تمسک به عمومیتی است که به خاطر حذف متعلق قلم فهمیده می شود، چراکه اگر متعلق خاصی مد نظر متکلم بود باید آن را ذکر می کرد و چون چیزی به خصوصی ذکر نکرده این عموم (از جمله در مورد احکام وضعیه و شخصیت های حقوقی که احتمال آن را می دهیم) برداشت می شود. این مسیر با قطع نظر از موضوع له قلم یا معنای مجازی و مستعمل فیه آن است.

این قاعده در لسان علما در بسیاری از موارد به آن اشاره شده است. به طور مثال در مانند اکرم العالم که متعلق علم ذکر نشده و مقدر است، ممکن است به آن تمسک شود. یا مثلاً در حدیث رفع (رفع عن امتی تسعه ...) از آنجا که حقیقتاً این نه چیز (نسیان، اضطراب، اگره و...) رفع نشده است، گفته می شود بنابراین چیزی مقدر است که متعلق این رفع است ولی ذکر نشده است، فلذا چون قرینه ای بر اینکه متعلق خاصی مورد نظر است در کار نیست، از آن عمومیت نسبت به موارد تردید مانند مواخذة، كفارة، حکم و... برداشت می شود. به خلاف نمونه هایی مانند حرمت علیکم الخمر یا حرمت علیکم امهاتکم یا حرمت علیکم المیته که با اینکه در اینجا نیز متعلق حذف شده (چراکه تحریم مربوط به افعال مکلف است)، ولی چون با توجه به ارتکاز عرفی مقصود از متعلق یعنی شرب در اولی و نکاح در دومی و اکل در سومی مشخص است، نمی توان عمومیت را برداشت کرد.

اصل این قاعده مورد پذیرش علما است ولی شرط آن در جایی است که قدر متیقنی در کار نباشد یعنی این قاعده صرفاً در جایی مصداق پیدا می کند که مواردی که در متعلق احتمال عرفی آن ها می روند متباین به حساب بیایند. توضیح آنکه قاعده حذف المتعلق یفید العموم از این معنا سرچشمه می گیرد که اگر متعلق محذوف مردد بین چند چیز باقی بماند، عرفاً این تردید سبب لغویت کلام گوینده است (چراکه فایده اصلی خود را که بیان است نمی رساند)، و این معنا در مورد گوینده حکیم قابل پذیرش نیست.



با توجه به اینکه در جایی که برای متعلق، قدر متیقنی وجود دارد، لغویت مصداق پیدا نمی کند، بنابراین در چنین مواردی قاعده حذف المتعلق یغید العموم جاری نمی شود. به طور مثال در رایت دابه اگرچه متعلق رویت بین حمار، خروف و... مردد است ولی چون قدر متیقن (یعنی ما یدب علی الارض) وجود دارد نمی توان نسبت به موارد تردید عمومیت برداشت کرد یا مثلاً در حدیث رفع (رفع عن امتی تسعه...) اگر قدر متیقن عرفی رفع عقاب باشد نمی توان عمومیت را برداشت کرد. در ما نحن فیه نیز از آن جا که قلم کتابت السيئات یا کتابت التكاليف قدر متیقن از معلق قلم است (رفع آن از صبی مسلم و بدیهی است) و همین میزان از بیان برای خروج کلام گوینده از لغویت کافی است، قاعده حذف المتعلق جاری نمی شود.

جمع بندی

با توجه به آنچه بیان شد با هیچ کدام از وجوه مطرح شده نمی توان به استناد به این روایات عدم صحت انشاءات صبی و مجنون برای ایجاد شخصیت حقوقی را اثبات نمود. فلذا نمی توان اطلاعات و ادله ای که مشروعیت شخصیت حقوقی را در مورد صبی اثبات می کنند (بر فرض پذیرش)، سالبه به انتفاء موضوع و اعتبار صبی را کلاً اعتبار دانست. روایت دیگری که در مورد صبی به آن تمسک شده است، عمد الصبی خطا می باشد که در جلسه بعد به آن خواهیم پرداخت.